

مذکور خواست که میرزا آقاخان را از شغلش در آن اداره منفصل سازد و طومانیانسان جواب شد پدید بوی داد تهدید کرد که صلاح و چاره جز سکوت ندید ولی میرزا حسین خان رئیس پست را معزول کردند و چون برشت میرفت اورا پی نمودند و بالجمله در بندر پهلوی محفل روحانی تاسیس بود و در اجتماعات روحانیه گروهی احتفال مینمودند و آقا حسن آقا ثمری قسوی الایمان از اهالی که بابت آقا شیخ مهدی لاهیجی مذکور ازدواج کرده عاقله ثمری برقرار داشت مباشر خدمت در دایره پست و ملازم خدمات امری بود و آقا سید آقا جان مستخدم حکومت از اهالی آنجا نیز در جمع مؤمنین قیام داشت .

مازندران

بنوعی که درخاتمه بخش منتهی ^{ششم} گردید در هنگام غروب
 شمس ابهی در بسیاری از بلاد و قرای مازندران جماعاتی
 کثیر از مؤمنین این امر میزیستند که در آن میان معدودی از
 بقية السیف قلعه شهیره طبرسی و اخلاف و منتسبین شهدا^۱
 بحال کبر سن بودند چنانچه آقاعلی بن مشهدی حسین
 از اصحاب قلمه تقریباً در سال ۱۳۲۲ وفات یافت و میرزا
 حسن بابی شهید سابق الوصف در حدود سال ۱۳۱۲ ازین
 جهان درگذشت و آقا مشهدی علی بهنمیری در حدود سال
 ۱۳۲۶ درگذشت و خلف و حیدش آقا میرزا غلامحسین سالها
 با اخلاص و شهرت زیست و نیز عده از رجال و اعظام مملکت و از
 افاضل ملت شمرده میشدند و شرح احوالشان را در بخش
 مذکور نگاشتیم و از اعقاب متقدمین نیز جمعی بعرضه آمدند و
 معدودی نیز تازه قبول ایمان کرده در صف مؤمنین وارد شدند
 و روایت امر ابهی و آثار میثاق در انظار عام و خاص مشاعسه
 میگردید و معارضین عهد و پیمان در سنین اولیه در این قسمت
 ایران نیز مانند دیگر اقسام سعی بسیار کردند که بذرنقض
 بیفشانند و از سلطنت میثاق بکاهند و آقا جمال بروجرودی سفر
 بدینحدود نمود و با بعضی مؤمنین مراسله کرد ولی ثروبری
 نگرفت و اسفار مبلغین از حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

و غیره و مخصوصاً مقام عرفان و نفوذ آقا سید محمد رضا شه میرزا که
 در مقابل اعمال آنان سدی بزرگ بود و آقا سید محمد رضا
 بی درپی سفرها کرده در تثبیت ایمان و تقویت اجتماع و
 احوال همگی کوشید و جوړوستم و تعرض بر این طایفه نیز کماکان
 جاری بود و گهگاهی بحمایت متنفذین از مومنین و بمعاونت
 اولیاء امور مرتفع می گشت و فتنه و حمله که در ایام انقلاب ملی
 مشروطیت طلبی بر این گروه بیطرف و بیمدخله در امل مسور
 سیاسی واقع شد و در چار تضییق و تبعید و حبس و قتل گشتند
 و معدودی بشهادت رسیدند در بخش سابق مسطور گردید .
 و از شهداء^{این} مهم واقعه آقا میرزا محمد علی مشیرالتجار
 ساکن ساری بن ملامحمد تاجر کتابفروش معموره نشا بسوری
 بن باقر و ملامحمد مذکور پسر عم شیخ احمد فانی شهید شهسپهر بود
 و کیفیت ایمان شیخ مذکور در مشهد و نشر آن بواسطه او در
 معموره و بالاخره شهادت وی در ایام حضرت بهاء الله در
 ادرنه را در بخشهای سابق آوردم و از مشیرالتجار چنین
 حکایت است که شیخ احمد در تبریز در سال ۱۲۸۳ هـ . ق
 در منزل پسر عمش آقا ملامحمد پدر مشیرالتجار با تفاق آقا
 ذبیح الله نام وسیدی مهمان بود و شبانه صادق خسان
 را روزه و بیگری یکی از جانب حکومت مامورد ستگیری انسان
 شدند و جمعیت بسیاری از سرباز و قراش بخانه ملامحمد ریخته

غارت کردند و چهار نفر را کت بسته برده محبوس ساختند و پس از چندی ملا محمد و سید رارها نمودند و شیخ احمد و آقا زبیح الله را شهید کردند و این مخالف است با آنچه موافق تاریخ نبیل در سابق آورده ایم و آنکه با شیخ فانی شهید شده آقا زبیح الله نبود و بالجمله در ۷ محرم ۱۲۹۸ در طهران در گذشت و خلفش میرزا محمد علی مذکور در ساعت پنج و نیم گذشته از شب یکشنبه ۱۴ شوال ۱۲۸۱ در تبریز متولد شده بود و پس از رشد به پیشه پدری یعنی تجارت مشغول گردید و در طهران و تبریز ورشت و همدان و ساری و استرآباد متوالیاً بتجارت اشتغال ورزید و بالاخره در ساری سکونت و اشتغال جست و این سال سوم اقامت و تجارتش بود و در حسن سلوک و آداب و دوستی با مردم قصوری نداشت و هر چند بروتی نرسید و کفالت عائله و سیم میگرد و زیر قرض هم رفت ولی معذک بامتانت و کفایت و سخاوت امور میگذرانند و زوجه اش بهیه خانم بنت میرزا عنایت الله علی آبادی شهیر بود و ام الزوجه بنام فاطمه سلطان در حد و سن هفتاد سالگی با دختر و اما میزیست و سه اولاد یکی بنام میرزا اسد الله پانزده ساله و مشغول بتحصیل دیگر بنام میرزا نصر الله شش ساله و سوم دختر و سه ساله و دیگر از عائله اش و حدت خانم پانزده ساله دختر دیگر میرزا عنایت الله و دیگر

میرزا عبد الله پسرزاده میرزا عنایت الله که فاقد اهل و عیال بود
و شرح واقعه شهادت بدین طریق شد که در ورود اشرا رضد
مشروطیت خواهان بمازندران با آنکه بسیاری از اهل السی
گریختند مشیرالتجار شاید با اعتماد بعدم مداخله خود در امور
انقلاب و بنیک نفسی خود بر جای ماند تا در ظلمت شب ۱۳
محرم ۱۲۳۰ تنی از اشرا رضد یوار کوجه بالا آمده وارد خانه^ش
شد و در را باز کرده اشرا رضد آمده بخوابگاهش ریختند و او را با
پیرهن و زیرشلوار حیاط کشیده دستها از پشت بسته نگه
داشتند در مقابل چشمش گوشوار و دست بند از گوشها و دستها^ی
اهل البیت کشیدند و صند و قها و اثاث و زیور گرفتند و آنچه
آنفریب دست بسته و اهل بیتش ناله و ضجه نمودند که ای
گروه مسلمانان شماها که کلید حجره را هم گرفته اید تمام
اجناس حجره و خانه و اثاث البیت مال شما باشد مرا رها کنید
شبهانه دست اهل بیت خود را گرفته ازین شهر بیرون رویم
جوایی بغیر از توسری و سیلی و کتک و ضربت با قنداقه تفنگ
از آن اشرا رضدیندند و رحم بر آنها ننمودند و صدای ضجه
و فریاد اهل بیت فضای شهر ساری را احاطه نموده یکنفر
از خوف اشرا رضدت بیماری آنان نمود تا چون از غارت فراغت
جستند و غیر از لباس شب که در بر آنان بود لباس قابل و ناقابل
بر جانگذاشتند آنمظلوم غریب را پیش انداخته با توسری و پشت

گردنی از خانه بیرون بردند و اهل بیت بیچاره برهنه در
تعاقبش روی بکوچه کرده شبانه دیوانه وار پراکنده شیون
میکردند اشرار با ضربت ته تفنگ و توسری آنان را درون خانه
نمودند در خانه را از بیرون بستند و آنمظلوم را باغ میرزا عسکری که
معروف بصدرا العلاما بود و تقریباً تا خانه چهار صد قدم مسافت
داشت و مقابل خندق واقع شده بود بردند و بیست قدم
بالا ترازدرباغ مذکورنگ داشتند که تیرباران کنند و آنمظلوم
التماس کرد که قلمدان و کاغذ ازین خانه گرفته بدهند که چند
کلمه وصیت ببرادرش بنویسد که بازماندگانش را جمع آوری کند
گوش ندادند و تیربارانش کردند و سه تیر با و اصابت کرد و باقی
بدیوار باغ گرفت و آن سه تیری که بقلبش اصابت کرد از پشت
در رفت دیگری بپنا گوش گرفته از پنا گوش دیگر گذشت و سوم
از پشت زهار خورده از سفیدران درگذشت و هنوز رمقی در بدن
داشت که پاهایش را گرفته بر زمین کشیده بخندق انداختند
و جسدش تا قرب ظهر روز ^{بصد} رگودال خندق افتاده بود و اهل
بیتش از خوف اشرار جرئت نکردند که بسر شهید خود روند
و هنگام ظهر نایب غلامعلی نام واحد العین از جانب اشرار
ما مور شد که کشته هارا دفن نماید و جسد آن شهید را بقبرستان
ملا محمد الدین برده در آنجا غسل داده کفن و دفن کردند
و از آن واقعه تا قریب چهار ماه با آنکه دیوار کوچه را تراشیدند

آثار خون وی باقی بود تا بعد از چند ماه که فی الجمله امنیت حاصل شد برادر ارشد آن شهید آقامیرزا محمد باقر از طهرسرا رسید و قبر او را از آجر ساخت که مفقود نباشد و از حضرت عبدالبهاء زیارت نامه بعنوان آقامیرزا محمد علی شهید و خطابی برای آقامیرزا باقر رسید .

و در همان شب پنجشنبه ۱۳ محرم سال ۱۳۴۰ در ساری قبل از شهادت رساندن مشیرالتجار مذکور آقا محمود ساعت ساز ساری را بقتل آوردند و او تقریباً پنجاه ساله و در عقیدت بهائی مشتعل بود ولی حکمت کرده خاندانش خبرنداشتند و داخل در مذاکرات مشروءایت و وکیل الجرائد شد و وقایع نگاری میکرد و در شب مذکور اشرار ابتدا به خانه او از دیوار وارد شده غارت کردند و ریسمان بگردنش انداخته آنقدر کشیدند تا خفه شد و جسد را کشیدند تا زیر حمام خرابه بچاه انداختند و در همان روز سیزده محرم بالاخره جسدش را از چاه در آورده غسل داده در امامزاده عبدالله کفن و دفن نمودند و در آنشب بعلاوه آند و نفر بهائی مذکور آقا محمد اسمعیل امین التجار اصفهانی را نیز اشرار بعد از ریختن بخانه و غارت اموال و اشیا او را بچندین زخم مجروح و محبوب کرده و از خانه بیرون کشیده تیرباران نمودند و آقامیرزا حبیب نام خراسانی فروش اصفهانی را چند روزی بعد از واقعه مذکور شب ۱۳ محرم

تبرباران کردند و ایضاً در ماه صفر ۱۳۳۰ در ماه فروزك و ارطی که از قراء ساری است و نفر دیگر از بهائیان را یکی آقاشیخ محمد تقی و دیگر آقا میرصفر را بشهادت رساندند شرح آنوقایع را که بعضی از بهائیان محل نوشته چنین است :

جناب آقاشیخ تقی که در یکی از عباد الله الصالحین و احبای مخلصین بود در زمان فتنه و آشوب محمد علی میرزا فرقه معاندین و مبغضین کراراً ایشان را گرفته ازیت و آزار روحاً و جسمانی نمود مبلغ زیادی بعنوان جریمه صادره از ایشان اخذ کرده اند تا آنکه در ۱۵ ماه صفر ۱۳۳۰ بتحریک علمای ساری شخصی عنود بیرحم با برخی از اعدای و اهالی ارادل سنگدل در نیمه شب میروند در منزل ایشان زنجیر در خانه را بالوله تفنگ شکسته و جناب معزی الهیه را از بستر خواب کشیده با ضرب و زجر از خانه بیرون میبرند پسر آنمظلوم از دنبال پدر در وان بیرون میشود انظالمان بیدین غافل از یوم الدین سینه بیکینه پدر را در مقابل چشم پسر از ضرب گلوله مشبك میسازند و با این ظلم شدید باز نائزۀ بغض و عداوتشان بیشتر زیانه میزند یوم دیگر جناب آقا میرصفر را که در امر الله ثابت و بکمال تقوی موصوف و مشتهر بود دستگیر مینمایند و از ماه فروزك بیرون برده با رطی که محل رؤسای ظالمین است نزد شخص معاندی که چند یوم قبل از این دوسه نفری از

محبین راکتک زده و سب و شتم نمود و تهدید کرد که بهائیان
 کل باید قتل شوند میکشند و جناب آقا میر صفیرا در موقمی
 نزد آن مباشر ظالم وارد میکنند که جمعی از مسلمان خونخوار
 و فتنه جویان غدار حاضر بوده اند آن نامسلمانان بیدین
 بمحضی که آن سید مظلوم بی ناصر و معین را دیده دفعتاً
 قیام کرد هر کدام محض ثواب بی حساب کتک میزنند بقسمی
 که دیگر رمقی از برای آن مظلوم باقی نماند بعد ها میگویند
 اگر از بستگانش کسی بیاید و فلان مبلغ پول بدهد این جسد
 را که فی الواقع چون مرغ نیم بسمل بود میدهم خلاصه از
 بستگان این مظلوم آمده این مبلغ درخواست آن ظالمان را
 داده و این نیمه جان را در روی چهار چوب بسته حرکت
 داده که ببرند بقریه خودشان در این ضمن که حضرات اهل
 بیت و خانواده این مظلوم این خبر جانسوز و وحشت اثر میشوند
 سر اسیه از خانه بیرون میدوند و منتظر ایستادند که آن مظلوم
 نیمه جان را بیاورند و لکن چون قدری آن جسد متحرک را از قریه
 ارضی دور میکنند باز معاندین نارعد او تشان شعله میکشد
 میگویند هر کس برود و آنرا بکشد که دیگر روی خانه و عیال نبیند
 مستحق بهشت عنبر سرشت خواهد شد و خدمتی در اسلام
 کرده بی حساب پیرش از پیل صراط میگردد و هم خوابه حور
 در قصور جنت خواهد بود شخصی عنودی از جا جستن کرده میآید

در نیم راه با گوله موزر این نیمه جانرا شهید جو و جفامی سازد
 نعش این شهید سعید را میبرند بخانه اهل خانواده که
 منتظر ورود آن بوده و امید زندگی با داشته صدابناله و شیون
 بلند میکنند باز آتش غلّ و بغضای اشقیافرو نشسته حکم میکنند
 که نعش را بدهید حضرات اهل بیت نعش را در گوشه پنهان
 کرده میگویند او را دفن کردیم بعد از یکشنبه روز دیگر محرمانه
 نعش آن شهید مظلوم را دفن میکنند اینائی که از این دو شهید
 باقی مانده از قرار ذیل است از مرحوم شیخ تقی سه طفل
 ز کور بدیع الله و محمد و نور الله از آقا میر صفریک طفل سید رضا
 و در باهل هم شهادت آقا میر محمد علی معین التجار
 واقع شد که نیمه شب جمعی از اشرار در خانه اش را کوبیده اطهار
 کردند که نامه برایش آورده اند و معین التجار در بروی آنان
 باز کرد و چون اشرار هجوم آوردند زوجه اش سرو پا برهنه در
 جلو آمده اصرار کرد که تا مرا نکشید نمیگذارم شوهرم را بکشید
 لذا زن و شوهر هر دو را بقتل رساندند .

و از مشاهیر بهائیان ساری لطفعلی خان کلبادی سالار
 و سردار جلیل سابق الوصف صاحب ثروت و افره و قری و املاک
 باهره و نوکران مسلح قاهره و مورد بیم و ملاحظه و احترام
 و احتیاج عامه و در طول مدت این دوره عضو محفل روحانی آن
 بلده و حامی بهائیان بود و یا همه شهرت و اقداماتش بنام

این امر بعلت کمال قدرت و ثروت نه از طرف دولتیان بهانه جو
 ونه از اشرار و مهاجمین گرنه خوزیان بسیاری با و نرسید و
 نوبتی در ایام ناصرالدین شاه و قدرت تامه کامران میرزا در
 فتنه که بنام ماهفروزک برانگیختند و ملاعلیجان را بشرحی که
 در بخششش آوردیم بشهادت رساندند چون کامران میرزا
 ویرا احضار و بازخواست کرد که خبر دادند شما حوزه در حصول
 و حوش خود دارید بتجاهل و لطیفه گفت که من فقط حوض
 کوچکی در عمارت خود بنا کردم و کامران میرزا چون تکرار کرد
 او بوازمین جواب گفت و کامران میرزا خندید دست از او کشید
 و دیگر از بهائیان شهیر ساری آقاسید حسین مقدس
 بن آقاسید باقر از سادات حسینی ساکن ساری در محرم
 سال ۱۲۸۷ متولد شد و در روس مقدماتی و علوم ادبیه عربیه
 فرا گرفت و به سنجیه پدربمبادت و ذکر و عا و لوع گشت و در سنین
 شباب که تحصیل در مدرسه باطلاب علوم ادبیه و دینییه
 مشغول بود با میرزا حسن واعظ قزوینی از اعیان مشهور که
 برای روضه خوانی بساری وارد شد و با وجود بهائیت سر حلقه
 واعظان و ذاکرین مصیبت گردید و اهالی بوسعت محفوظات
 و عمق معلومات و ذوق و تقریرش فریفته شدند در مجلس روضه
 خوانی منعقد در خانه خالش که از ملاکین و محترمین بلد بود
 و تنظیم مجالس را بمعهده خواهرزاده وا گذاشت معاشرو

مجالس گشت و بواسطه او با چند تن دیگر امثال میرزا محمد
 حمزه معروف به پیشنماز و میرزا فتح الله حمزه و میرزا فضل الله
 سنگ که عمده و ره در تحصیل بودند بعرفان و ایمان بدیسمع
 فائز شدند و با همه رعایت احتیاط زمزمه و همه در خصوص
 ایمانشان بالسن و افواه افتاد و پدید رفته عرض و مقاومت برخاست
 و عاقبت بدستور واعظ مذکور نسخه آثاری صادر از قلم حضرت
 عبدالبهاء را مخفیانه بر سجاده پدید گذاشت و سید متعبد
 چون آن را مطالعه نمود متنبه گشت دیگر بار متعرض فرزند
 نگر دید ولی قیل و قال مردم درباره وی برجای ماند و در آن
 اثنا پدروقات یافت و ملای محل میرزا محمد علی فاضل بنای
 تعرض بر منبر گذاشت و خواست مآثرک پدر را از فرزند و حید
 باز در لا جرم آقا سید حسین بطهران رفته بدربار سلطنتی
 شکایت از آخوند نمود و دست ملا از تعدی کوتاه گشت و او به
 مآثرک رسید و ملا در اثنا سفر برای زیارت عتبات عراق عرب
 در کرمانشاه در گذشت و بالجمله آقا سید حسین مقدس در
 ساری رکن رکن در جامعه احبش و سالها عضو مهم محفل
 روحانی بود و در تبلیغ علما و مهمین مخصوصاً کوشید و با حسن
 خلق و غریب نوازی و بسط ید و طیب معاشرت با طبقات و
 عقاید مختلفه و عمق در امر اهل و روحانیت و سحر خیزی
 و عبادت امتیاز داشت و در نشر معارف و تأسیس مدارس و مساعدت

کودکان بی بضاعت بذل مال نمود و در تاسیس خیابان بلند
 و خیرات عمومیّه سبقت جست و در سال ۱۳۲۶ سفر بشهمیرزا
 نمود و معاندین حکومت سمنان را اغوا و اغرا کردند که سید بابی
 از مازندران آمده میخواست با بابیههای سنگسروشهمیرزا
 همدست شده بمخالفت حکومت پردازند و حکمران شبانسه
 سواران چند بشهمیرزا فرستاده مقدّس را باتنی چنانسد از
 مستخدمین کت بست بطرف سمنان بردند و در آن بلد تنسی
 از اعضاء حکومت که سابقاً از مامورین حکومت ساری بود و مقدّس
 را میشناخت ویرانزد حکومت تعریف کرده نوعی نمود کسه
 حکمران پشیمان گردیده هراسان گشته از طریق معذرت
 آمده محرکین و مفسدین را تهدید سیاست نمود و مقدّس را تا
 شهمیرزا مشایعت کرد و او با احترام تمام بساری برگشت و نیز
 در ایام انقلاب مشروطیت و ملیت باغ مقدّس را در و بار بنام اینکه
 سید بابی مشروطه طلب است غارت کردند و هنگامیکه بنام
 معجزه صادره از حضرت عباس شهر را چراغان داشتند در شب
 دوم چنین شهرت دادند که در باغ سید بابی سوخت و در حال
 انتظار اراذل که مهیای تحریک فساد بودند بانفت و بنزین
 سوی باغ شتافتند و هنوز پاس از شب نگذشته قریب نیم از
 اهالی شهر در باغ مجتمع شدند و بالعم و سب و ناسزا
 فریادهای زدند که بابی سوخته را میخواهیم و بالاخره نظمیّه

مداخله کرده باشد و سرنیزه اهالی را از حوالی باغ راندند و در کل این مواقع مقدس را بیم واضطرابی دست نداده استقامت ورزید و پیوسته دلیرانه تبلیغ امر ایهی میکرد و خانه خود را بنام مسافر خانه تقدیم عالم امر نمود و عاقبت بسال ۱۳۴۳ درگذشت و خواهرزاده اش خطیب مقدسی که دست پرورده روحانی اوست بعد از او بفعالیّت و خدمات امریه قیام کرد.

دیگر آقا سید مرتضی حافظ الصحه درمازندران تحصیلات فارسی و عربی و طب ایرانی نمود و بواسطه میرزا حسن قزوینی مذکور فوزیایمان بدیع یافت و بنام اینطایفه مشهور شد مردم تعرض کردند و پدرش او را از خانه اخراج نمود پس بطهران رفت قریب پنجسال تکمیل تحصیل طب کرد و در مریم خانیه دولتی بخدمت پرداخت و با احبباً معاشرت نمود و ما موریت طبیب صحیه یافته بمازندران برگشت باعائله بدماوند رفت و مقدار دو سال در آنحد و اقامت داشت نفوسی چند را مهتدی ساخت و بالاخره اهالی بتعرض برخاسته خواستند خانه را آتش زنند و برخی از دستانش مانعت کردند و او بسار برگشته سالیانی دراز ما موریت صحیه داشته بطبایست اشتغال نمود و بتبلیغ و نشر امر ایهی پرداخت و نزد اهالی بدین نام معروف گشت و برخی از جهال و پیرا بعنوان جبرئیل

با بیان میخواندند و بعلمت اینکه در اخذ نقود از مرضی مساهله
 مینمود اطباء بلد و غیرهم شهرت دادند که موظف برای تبلیغ
 میباشد و با اینکه خانه اش محل ورود مسافرین و معاشرتش
 با مؤمنین سابقین از قبیل میرزا فضل الله سنگ و آقاسید حسین
 مقدس و میرزا محمد پیشنماز و آقا علی اکبر سمسار و غیرهم معروف
 و معلوم بود اهالی بطیابتش و شوق داشتند و مرجع عموم شدند
 و نوبتی بعزم تشرف محضر عبد البها با فرزندش سید آقا بزرگ
 حرکت کرد ولی بواسطه محاربه بین دولت روس و ژاپن طسرق
 سدود بود و ناچار عودت کردند و نوبتی برخی از برخی از اعدا
 قصد هلاک وی نمودند ولی حکمران جلوگیری کرده و بسرا
 چندی در دار الحکوه نگه داشته حفظ نمود و هنگامیکه
 محمد علی میرزا با جمعیتش در استرآباد در حال اقامت انداخت
 برخی از معاندین صورت فتوغرافی اجتماعی معاریف احبای
 ساری را نزدش برده آنانرا مخالف وی و مجاهد در طریسق
 حریت و مشروطیت تعریف نمودند و چند تن مامور قتل احباب
 شده بساری شبانه در آمدند و چنانکه در بخش سابق نگاشتیم
 تنها بقتل مشیرالتجار کامیاب شدند و آقا محمود ساعت ساز و
 میرزا حبیب الله خرازی فروش از محبین اینطایفه را که بیمن
 انام بهائی معروف شدند ولی در حزب سیاسی دموکرات
 داخل بودند نیز بقتل آوردند آنگاه محمد علی میرزا وارد

ساری شد و اهالی جشن گرفتند و آقاسید مرتضی راهنگامی که از جشن تجارتسرای وکیل بخانه بر میکشت تنی چند از سواران و اراذل احاطه کرده به پیاهوسب امری برداختند و او را بدین طریق سوی دروازه طرف شهر بار فروش بردند و در حالیکه گفتگوی قتلش مینمودند سهم الممالک بن امیر موید رسید. از ماجری مطلع شد و او را مستخلص کرد یاد و تن از نوکرهای خود بخانه فرستاد و در آنشب جمعی از ارحبانیان نیز گرفتار از سواران و شیران گشتند و آقاسید مرتضی علی الصباح تفصیل ماوقع و سائر اعمال سواران را بمحمد علی میرزا عریضه کرد و او منادی بیازار انداخته اعلانات منتشر کرد که کسی متعرض احدی بنام مشروطیت خواهی و غیره نشود و لذا امنیت حاصل شد و بالجمله آقاسید مرتضی حافظ الصحه بدین لقب از طرف حکومت خوانده شد و خلعت در مقابل فدائیکاری و اقدامات صحیحی که در سال وبائی بعمل آورد بدو دادند و تا آخر الحیات بنام این امر معروف و مشغول بخدمات روحانیه بود و در سال ۱۳۳۳ در ساری مدفون شد و خلف و حیدش آقاسید آقا بزرگ حافظی حسب مهل نوایای آن مرحوم خانه مسکونه شانرا بمسافر خانه بهائی داد.

و در قریه ماهفروزک علویه خانم سابق الوصف حرم ملا علیجان شهید جمعیت اهل بهار اداره نمود و مکرراً در

اقسام مملکت سفرها برای تبلیغ کرد و مدتی در طهران بتبلیغ
و تشویق نسوان پرداخت و در سال ۱۳۲۰ بعکاشتافتسه
چندی در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء بسربرد و حسب الامر
بعشق آباد رفته ایامی بماند پس بخراسان و یزد و گیلان و
مازندران بتبلیغ و تربیت نسوان همت گذاشت و هنگام ورودش
بیزد باتفاق پسر برادر جوانش سید علی محمد و میرزا حسین
زنجانی در اواخر فتنه سال ۱۳۲۱ بنوعیکه در بخش سابق
نگاشتم واقع شد در کاروانسرائی سکونت جست و اشرار بلد
بتصویر اینک اموال بسیار با خود از عشق آباد آورد و ورش گرفتند
و او بی پروا لسان بنصیحت و تبلیغ گشود و نزدیک شد که اشرار
بتازند و بسلب و نهب پردازند چون در طول طریق قبیل از
وصولش بیزد نیز جمعی از یزدیان در قافله بتعصب شدید
شده ضرب و زجر وارد آوردند و ماجری با اشرار گفتند لا جریم
مصمم بقتلش گشتند ولی در آن اثناء گماشتگان جلال الدوله
حکمران رسیده و پیرامستخلص کرده بدار الحکوه رساندند
و ایامی چند مصون ماند آنگاه بعیاس آباد محل اقامت
حکمران بردند و شاهزاده باعاظه اش سئوالات و مسائل
چند از او پرسیده جواب شنیدند و احترامات بجای آوردند
و حکمران او را باتفاق بعضی از معتدین بسمت آباد فرستاد
و حکمران طول طریق مکاتیب متحد المضمون در توجه بحفظ

و حراست نوشت و لذا چون در ابرقوه اهالی بصد دایدا و قتل
 برخاستند حاکم محل ناچار بحفظ و حمایت شده اورا بآباد
 رساند و ایامی در آنجا سکون و آسایش جسته روانه گشت و
 بالجمله علویه خانم تمامت حیات خود را پس از شهادت شوهر
 والا گوهر در نشر امرابهی صرف نمود و از قلم حضرت عبدالبهاء
 بلقب امة البها مفتخر گردید و دارای علم و فضل و حسن خو
 و سلا^{ست} تقریر و تحریر و اطلاعات دینی و قدرت شعریه بود و
 نمونه از اشعارش که در دعوت بامرابهی گفت چنین است :

یا معشر البشر شرب هجران تمام شد

قوموا عن القبور که یوم القیام شد

ای عاشقان حق رخ معشوق شد عیان

ای بلبلان ذوق بهار مدام شد

عارف بیا که شاهد غیب آشکار گشت

صوفی بیا که خمر محبت بجام شد

در کوه طور پرتوی افکند طلعتش

چندین هزار موسی جان لا کلام شد

قسسیان بمجد عظیم اند منتظر

ربّ جلیل آمد و نامش غلام شد

فرقانیاں بشارت عظمی که بر شما ست

ظاهر آله فی ظلل من غمام شد

گر شیخیان بمذهب خویشند معتقد

حالا هلال مشرقشان بدرت نام شد

اهل بیان لئالی بحربیان عیان

از مخزن مشیت ربّ الانام شد

ان صاعد سما بزمین نازل آمده

مارا خزانه هاهمه فتح الختام شد

ود را و آخر ایام از حلیه بصرعاری ماند و بالا خره در ساری

بسال ۱۳۴۰ از این جهان پرمحن درگذشت و برادرش آقا

بزرگ و مادرش خورشید خانم و خواهر مهتر زینب خاتون و کهتر

شهر بانو و زوجه آقا سید آقا بزرگ خدیجه خانم متدرجاً

درگذشتند .

و از مشاهیر احبای مازندران لطفعلی خان کلبادی

سال ۱۳۴۰ مکرّم، سردار جلیل سابق الوصف چون علویه خانم

وفات یافت و بعلمت معاندت و مخالفت مردم غسل و تجهیز

مشکل گشت با تهیه موزیک و سوارویدک تجهیز جسد مظلومه

نمود و در هنگام صمود حضرت عبدالبهاء علیاً مدت سه روز

مجلس تعزیت و سوگواری بسیار آراسته تمامت طبقات محترمین

حضور حاصل کردند و آقا سید میرزا علی عمادی بهنه ثلاثی

وکیل مجلس دارالشوری ملی که محبت و تمایل باین امر داشت

در محضر جمعیت خطابه بلیغ راجع بتاثر غروب انوار مظاهرسر

الهیه ایراد کرد و بالاخره سردار در سال ۱۳۵۲ درگذشت
 و غلامحسین خان شاپوری کرمانی الاصل ملقب بمقتدر السلطنه
 در دائره حکومت ساری بوده پیوسته حمایت و مساعدت از
 احباب میکرد و از معارف میرزا آقا جان و میرزا ذبیح اللّٰه
 پسران شیخ میرزا آقا سابق الذکر سرپرستی عم خود میرزا
 حسین بابی مذکور بر او مندرگشتند که اول در سال ۱۳۳۰ و ثانی
 در سال ۱۳۳۰ وفات نمودند و خاندان جلیل درخشان از
 ایشان درخشیدند دیگر هژبرالدوله قاسم خان عبدالملکی
 رئیس و صاحب دلاوری و ایل عبدالملکی و اراضی آن از فرقه اهل
 حق دیگر آقا میرزا غلامحسین خلف آقا علی بن مشهدی حسین
 از اصحاب قلعه که سالها معروف بدین نام و مخلص و با اهتمام
 بود و از اهل قریه ارطی نیز عده ایمان داشتند و میرزا عنایت
 علی آبادی معروف هم ارتباط داشت و میرزا جعفر شاعر
 غیبی تخلص از اهل ارطی نزد بهائیان دم از ایمان میزد
 و از جمله آنان میرزا غلامعلی بود و پسرش مجد الاطباء در حدود
 سال ۱۳۰۳ بواسطه این اصدق فائز با ایمان گشت و میرزا
 علی اکبر ارطی هم بواسطه برادرزانش دکتر محمد خان ایمان
 آورد که خاندان دوستدار از او برقرارند .
 دیگر ملا رمضان آمره ای سابق الوصف که اهالی شریر
 بقصد قتلش برآمدند و شبی در زمستان بدون روشنائی و لباس